

فراز و فرود شعر فارسی در عصر خوارزمشاهیان

واژگان کلیدی

* ادبیات درباری

* خوارزمشاهیان

* شعر پارسی

مسعود مقیمی * Masood.moghimi59@gmail.com

دانش آموخته کارشناس ارشد تاریخ ایران، دانشگاه پیام‌نور واحد تهران جنوب، ایران

چکیده:

رونق ادب و شعر فارسی در دوره سلطنت خوارزمشاهیان امری است که کمتر بدان توجه شده است. دوران حکومت خوارزمشاهیان دورانی است که در آن تاریخ ایران با تاریخ مغول پیوند خورده و فصلی جدید در تاریخ و فرهنگ و ادبیات ایران شکل می‌گیرد. به‌خصوص در موضوع ادبیات که در این دوره نیز همچون دیگر ادوار تاریخ ایران، فصل مهمی از تاریخ ادبی ایران شکل گرفت که در ادوار بعدی به رشد و تحول و تطور شعر پارسی کمک‌های شایانی کرد. لذا در این جستار کوشش کرده‌ایم که نخست در مورد شهر خوارزم و پیشینه آن مختصری صحبت نماییم، تاریخ خوارزم را مروری کرده و سپس خاندان خوارزمشاهی را به صورت اجمالی بررسی نماییم. سپس در ادامه با تکیه بر اسناد تاریخی و منابع ادبی، به شعرای عصر خوارزمشاهی و نقش آن‌ها در رونق شعر و ادب پارسی بپردازیم.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۹/۱۹

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۹/۱۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

زبان و ادب پارسی در عمر ۱۲۰۰ ساله خود بعد از اسلام، فراز و فرودهای بسیاری را گذرانده است. این زبان که زبان ملی همه ما ایرانیان محسوب می‌شود. از آغاز نشو و نمای خود در قرن سوم و چهارم هجری تا به امروز شاعران و نویسندگان بسیاری به جامعه ایرانی هدیه کرده است که بعضی از آن‌ها نه فقط متعلق به جامعه ایرانی بلکه متعلق به جامعه جهانی هستند.

شاعرانی مانند رودکی، فردوسی، خیام، نظامی، مولوی، حافظ، سعدی، جامی و... با آثار و اشعار خود این زبان را بین‌المللی و جهانی کرده اند که مایه مباهات ایرانیان است. رواج شعر و ادب فارسی در قرن سوم و چهارم هجری به وسیله سلسله فرهنگ دولت سامانی شروع شد. این سلسله ایرانی که نسب به سپهبد بهرام چوبینه سردار ایرانی عصر ساسانی می‌رساند، در احیای فرهنگ و تمدن ایران بسیار کوشیدند که زبان فارسی یکی از آن‌ها بود. رودکی سمرقندی نخستین شاعر بزرگ ایرانی و پدر شعر فارسی در دربار سامانی بود.

بعد از سقوط سلسله سامانی حکومت اقوام مهاجر آسیای میانه در ایران آغاز شد که به ترتیب تحت عنوان غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان بر ایران زمین حکم راندند. اینان در نخستین قدم، سلسله سامانی را برانداختند و بعد به فلات ایران داخل شدند و کشتار و ویرانی بسیار کردند. اما جالب اینجاست که بعد از فرمانروایی بر ایران خود به یکی از بزرگترین مدافعان و مروجان زبان فارسی بدل شدند و حتی بعضی از آنها نسب ترکی خود را انکار کردند مانند سلطان محمود غزنوی که در نسیب‌نامه‌ای که برای خود ساخت خود را از نسل یزدگرد ساسانی آخرین شهريار ایران پیش از اسلام معرفی کرد و به خود محمود زابلی می‌گفت. در این جستار برآنیم تا از یکی از سلسله‌های ترک‌نژاد در ایران سخن بگوییم، خوارزمشاهیان و از نقش آنان در ترویج زبان فارسی سخن برانیم، از موطن آنان سرزمین خوارزم صحبت کنیم و همچنین به طور مختصر از خاندان خوارزمشاهی که اینان چگونه به قدرت رسیدند در ایران سلسله پادشاهی تشکیل دادند.

سرزمین خوارزم

خوارزم (خوراسمیای باستان) از قدیمی‌ترین شهرهای ایرانی است. مردم این شهر به لهجه خوارزمی که یکی از لهجه‌های ایرانی است تکلم می‌کردند. ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه تصریح می‌کند که اهالی خوارزم ایرانی هستند آن‌جا که می‌گوید: «اما مردم خوارزم، شاخه‌ای از درخت استوار ایرانیان هستند.» (تاریخ کمبریج ایران، ۱۳۸۷: ۱۴)

ماورالنهر و خوارزم در قرن اول هجری (سال ۵۳ ق) به دست سپاهیان عرب گشوده و مسلمان شد. در خوارزم سلسله‌های محلی ایرانی حکومت می‌کردند که بعضی نیز حکومت طولانی داشته‌اند. این که دودمان باستانی خوارزمشاهیان آل فریغون تقریباً سیصد سال پس از آمدن اسلام به سرزمین آن‌ها، باقی ماندند رویدادی یگانه و بی‌مانند در جهان اسلام است. بیرونی اسامی بیست و دو تن از پادشاهان این دودمان را برشمرده است (همان: ۱۵).

در آغاز فتوحات عرب، وحشیگری قتیبه بن مسلم سردار عرب تاثیر مخربی بر فرهنگ باستانی خوارزم گذاشت و حتی این حملات تاثیر بدی بر اقتصاد خوارزم داشت. ترک‌زبان شدند خوارزم احتمالاً از سده چهارم هجری آغاز شده باشد. بیهقی حتی از ترکان قبچاق و کجات و چقراق یاد می‌کند که در سال ۴۲۲ ق سرحدات خوارزم را غارت کرده بودند و همین وقت‌هاست که ترکان مانند سلجوقیان کم‌کم به خوارزم داخل می‌شوند اما فرهنگ پیشرفته‌تر خوارزم ایرانی مانع از فرایند ترک شدن بود ولی در طی قرون آینده این روند کم‌کم ادامه یافت. در ادامه، دودمان محلی آل فریغون در سال ۳۸۵ سقوط کرد و سلسله ایرانی مامونیان خوارزم بر جای آن نشست. مامونیان پس از نشستن بر جای آل فریغون خود را خوارزمشاه خواندند اما دولتشان دیری نپایید. در سال ۴۰۸ ق محمود غزنوی به خوارزم حمله کرد و آخرین پادشاه مامونی ابوالعباس مامون بن مامون خوارزمشاه را از قدرت برکنار کرد و سلسله ایرانی مامونیان خوارزمشاهی را برانداختند و به سلطه ایرانیان بر خوارزم پایان داد و خوارزم را ضمیمه امپراتوری غزنوی کرد (عتبی، ۱۳۵۷: ۲۹۰-۲۹۵).

خاندان خوارزمشاهی

خوارزمشاهیان از غزهای ترکمن بودند که به خوارزم مهاجرت کرده و اعقاب غلامی بودند که نوشتگین‌گرچه نام داشت. آن‌ها در دربار سلجوقیان جاه و مقامی داشتند. پسر نوشتگین‌گرچه، قطب‌الدین محمد به شحنگی خراسان منصوب شد و تا زنده بود از سلاجقه اطاعت می‌کرد. چنانکه «یکسال خود به درگاه سنجر آمدی و یکسال پسر خود اتسز را فرستادی.» (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۳۲۰)

بعد از اتسز پسرش همچنان در دستگاه سنجر به اطاعت مشغول بود. در ابتدا از سنجر اطاعت می‌کرد و یکبار نیز جان سنجر را از توطئه و سوء قصد نجات داد. از آن پس مورد توجه خاص سنجر واقع شد و همین امر باعث تحریک بعضی از امرا گشت. توطئه‌ها نتیجه داد و میان اتسز و سنجر خلاف واقع شد اتسز شیوه تمرد پیش گرفت. البته تمرد اتسز دلیل دیگری هم داشت

به قول شبانکاره‌ای: «اتسز خود آثار زوال در سلاطین سلجوقی را می‌دید.» (تاریخ جامع ایران، ۱۳۹۳: ۲۹۸/۹)

سنجر در جنگ ختای در سمرقند از اتسز شکست خورد (۵۳۶ق) و اتسز مجال انتقام یافت به مرو رفت آنجا را غارت کرد و آتش زد. بدین گونه اتسز با دربار سلجوقیان قطع رابطه نمود. پس از اتسز پسرش ایل‌ارسلان به سلطنت خوارزم نشست و سپس پسران او سلطان‌شاه و تکش قدرت را در دست داشتند. تکش در سال ۵۸۵ ق خراسان را از دست سلاجقه بیرون آورد و در سال ۵۹۰ ق به حکومت سلجوقیان عراق خاتمه داد. راوندی در این باره گفته است: «خوارزمشاه چهارم ماه رجب سنه تسعین و خمس مائه (۵۹۰) با عراقیان به دارالملک همدان رسید و بر تخت نشست و عراقیان را خوار و خاکسار داشت و شمشیرهاشان باز گشود و مال‌های عراق به کلی برداشت و اثر آبادانی نگذاشت.» (راوندی، ۳۷۵: ۱۳۸۶)

بعد از او پسرش علاءالدین محمد به تخت نشست و با زوال قدرت او بود که ایران به دست مغول افتاد. محمد خوارزمشاه در اثر اختلافی که با ناصر خلیفه عباسی داشت در صدد تصرف بغداد برآمد تا یکی از اولاد علی را به خلاف بدارد اما هجوم مغول و غلبه چنگیز مانع این کار شد. سلطان محمد خوارزمشاه از مقابل چنگیز گریخت در حال فرار در جزیره آبسکون درگذشت و پسرش سلطان جلال‌الدین منکبرنی به جایش نشست و در مقابل حمله مغول بسیار شجاعت و شهامت نشان داد اما نتوانست ملک رفته را احیا کند و ایران را از چنگ مغول به‌درآورد و سرانجام به دنبال جنگ‌های طولانی که با مغول داشت در سال ۶۳۸ ق در ارمنیه به دست کردان کشته شد و بدین گونه سلطنت خوارزمشاهیان برافتاد (جوینی، بی‌تا: ۵۳۵).

عوامل رونق شعر فارسی در عصر خوارزمشاهی

در تاریخ ایران چه در دربار حکومت‌های ایرانی‌نژاد مانند سامانی و چه حکومت‌های ترک‌نژاد مانند غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی توجه و اهمیت دادن به شعر و شعرا امری رایج و مرسوم بوده است و این خود دلایل مختلفی دارد. اول اینکه حکومت‌های ایرانی مانند سامانی به دلیل علاقه به ایران باستان و احیاء مآثر ملی در صدد تقویت زبان فارسی که رکن رکین ملیت ایرانی است بودند لذا پر واضح است که از شعرا و ادبا و نویسندگان حمایت کافی و وافی می‌کردند و به خصوص وزیری چون بلعمی وزیر سامانیان خود از مروجین و مشوقین این کارها بودند شاعری چون رودکی و دانشمندی چون ابن سینا با دربار سامانی درآمد و شد بودند اما ترکان که به داخل فلات ایران داخل شدند و این زردپوستان آسیای میانه که اقوامی فاقد

تمدن و نیمه‌وحشی بودند، وقتی با تمدن و فرهنگ ایرانی برخورد می‌کردند خود در داخل این تمدن هضم می‌شدند و آن‌ها هم بعد از چندی خود را ایرانی می‌انستند چون مسلم است که فرهنگ ایرانی در طراز بالایی بوده است، لذا اقوامی با تمدن پست‌تر نمی‌توانستند، در مقابل این فرهنگ مقاومت کنند. از همین روی است که می‌بینیم ترکان بعد از اینکه به حکومت در ایران می‌رسیدند خود ایرانی می‌شدند و از بزرگترین مروجین و مشوقین فرهنگ ایرانی و زبان پارسی بودند. دومین دلیل دشمنی با خلیفه و رقابت با بغداد بود. بغداد مرکز خلافت عباسی و به نوعی مرکز حکومت اسلام بود لذا پادشاهان برای رقابت با این شهر و خلیفه‌اش شعرا و ادبا را به دربار خود راه می‌دادند نمونه‌اش حکومت سامانی که بخارا را به مرکز علم و فرهنگ تبدیل کرده بود و این بخارا رقیبی بود برای بغداد و این شعر رودکی چه زیبا مویذ این مطلب است.

امروز به هر حالی، بغداد بخاراست

کجا میر خراسان است، پیروزی همانجاست

و می‌بینیم که دربار سلطان محمود غزنوی را شعرا پر کرده بودند. قولی اغراق آمیز تعداد شاعران دربار محمود را به چهارصد شاعر می‌رساند و به قول عنصری:

ز حرص مدحش اندر زمین ایرانشهر

همی بروید شعر از پراکنند شعیر

اما دلیل سوم این بود که وجود شعرا و ادبا برای دربار امتیاز محسوب می‌شد، لذا درباری که در آن شعرا و دانشمندان رفت و آمد داشتند، پادشاهش به نیکنامی معروف می‌شد و حامی علم و ادب معرفی می‌گشت. دلیل بعدی صله‌های گرانی بود که پادشاهان به شاعران می‌دادند؛ مثلاً برای قصیده‌ای که در مدح پادشاهی می‌خواندند، لذا شاعری که به دربار وصل می‌شد از لحاظ معیشت تامین بود. البته مدح اولیه‌ای که شاعران در عصر سامانی داشتند مدحی معقول و منطقی بود. مثلاً رودکی پادشاهی چون امیر نصر بن احمد سامانی پادشاه علم دوست سامانی را مدح می‌کرد یا بلعمی وزیر دانشمندش. آن هم مدحی که متداول و رایج عصر بود و تقریباً معقول و منطقی اما در ادوار بعد به خصوص در زمان حکومت ترکان بر ایران مدح شیوه‌ای بسیار بد و پاره به خود گرفت و شعرا در اشعارشان هر امیرک و بی‌سر و پایی را مدح می‌کردند که واقعا از ارزش شعر می‌کاست و حالت مبتذل به خود می‌گرفت. یکی دیگر از دلایل وجود شاعران در دربار عیش و عشرت‌های شبانه بود همچنان که در تاریخ هست که

سلطان سنجر سلجوقی در بزم‌های شبانه‌اش باده‌گساری می‌کرد و از انوری می‌خواست که برایش قصیده بخواند و یا اتسز خوارزمشاه که در سفر و حضر رشیدالدین وطواط را با خود به همراه داشت که برایش قصیده بخواند و شعر بگوید تا اسباب عیش سلطان را فراهم آورد. لذا حکومت خوارزمشاهی نیز از این دلایل مستثنا نبود. بر روی هم رفته دولت خوارزمشاهیان یکی از بدترین دولت‌های ایران پیش از مغول است. اینان نیروی خون‌آشام و ویرانگری به وجود آوردند و به دست آنان خراسان و عراق و فارس و کرمان و افغانستان امروزی و ماورالنهر را به خاک و خون کشیدند و ویرانکاری‌های بسیار و بی‌رسمی‌ها و نامردمی‌های فراوان در آن نواحی کردند و عاقبت خود و ایران و تمدن اسلامی را بر سر آن کارهای نابهنجار نهادند.» و بزرگترین مصیبت تاریخ ایران (فتنه مغول) بر اثر بی‌کفایتی و بی‌تدبیری اینان بر ملت ایران تحمیل شد (صفا، ۱۳۷۷: ۱۶۵/۱) ولی چون ما می‌خواهیم از نقش اینان در ادبیات و زبان فارسی بگوییم لذا دیگر مطالب را کنار می‌گذاریم.

خوارزمشاهیان اکثراً به شعر و ادب علاقه داشتند و بعضی از آن‌ها خود شاعر و صاحب قریحه بودند. مولف تاریخ جهانگشای درباره اتسز خاطر نشان می‌کند که به فضل و دانش معروف و له و او را اشعار و رباعیات پارسی بسیار است و همچنین عوفی از علاقه او نسبت به رشید وطواط و از قطعه‌ای که در مدح و طواط گفته است سخن می‌گوید (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۳۲۱).

اما رشیدالدین محمد بلخی معروف به وطواط (وفات ۵۷۳) معروفترین شاعر دربار خوارزمشاهی است و نام و نسبتش در اسناد دست اول چنین آمده است. «ذکر سید الشعرا و افضل الفضلا رشیدالدین وطواط و رشید الدین محمد بن عبدالجلیل الکاتب العمری، نسب او به امیرالمومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌رسد، بزرگ و فاضل و ادیب و ذوفنون بود و بزرگواری و فضل او را همگنان معترف شده‌اند و ظهور او در روزگار اتسز بن قطب الدین محمد خوارزمشاه بوده است. اصل او از بلخ‌ست اما در خطه خوارزم مسکن داشته و در روزگار خود استاد فرقه شعر او فصحا بوده و همواره شعرای اطراف از نزدیک و دور قصد ملازمت او می‌نموده و به استفاده علم شعر و علوم دیگر مشغول می‌بوده‌اند...» (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۸۷)

و از اشعار اوست در مدح خوارزمشاه:

شاهها به پایگاه تو کیوان نمی‌رسد
 در ساحت تو گنبد گردان نمی‌رسد
 جایی رسیده‌ای به معالی تربیت
 کانجا به جهد فکرت انسان نمی‌رسد
 جز امر تو به مشرق و مغرب نمی‌رود
 جز حکم تو به تازی و دهقان نمی‌رسد
 یک لحظه نیست در همه آفاق خافقین
 کانجا ز بارگاه تو فرمان نمی‌رسد

وطواط در نزد اتسز قربت و احترام بسیار داشت و کاتب و مداح و ندیم او بود. وطواط رقیب و معارض ادیب صابر ترمذی شاعر معروف دربار سلجوقی بود و چون این دو شاعر در دو دربار بسیار مهم هستند در این جا ما از ادیب صابر نیز یاد می‌کنیم.

ادیب صابر به حق دانشمندی ماهر و ادیبی فاضل و شاعری کامل بوده است. او در عهد دولت سلطان سنجر از ترمذ به مرو افتاد و اصل او از بخار است، اما در خراسان نشو و نما یافته، معارض شدید و طواط تا حدی که یکدیگر را به الفاظ رکیک هجو کرده‌اند (همان، ۹۳).

در تاریخ هست که ادیب صابر نزد سلطان سنجر محترم بود. چون اتسز خوارزمشاه در خوارزم علم طغیان برافراشت و با سلطان سنجر بر سر جنگ شد، سلطان سنجر ادیب را مخفی به خوارزم فرستاد تا از اتسز جاسوسی کند، اتسز شخصی را فرستاد تا سلطان سنجر را هلاک کند، ادیب صابر شکل و هیئت آن شخص را بر کاغذی تصویر کرد و به مرو فرستاد و ماجرا لو رفت، اتسز خبر یافت و ادیب صابر را که در خوارزم بود، دست و پابسته در جیحون انداخت و غرق ساخت و اینگونه عمر شاعر نگون‌بخت به پایان رسید. انوری و خاقانی را در حق ادیب صابر اعتقادهای بود (انوشه، ۱۳۸۰: ۹۰-۹۵).

از سایر سلاطین و امرای خوارزمشاهی، عوفی اشعار روایت کرده است از جمله هم از تکش و هم از سلطان محمد اشعار و رباعیات نقل کرده. سایر امرای این خاندان مثل علیشاه بن سلطان تکش و هندوخان پسر ملکشاه بن تکش نیز گه‌گاه شعر گفته‌اند، لذا پس عجیب نیست که شعر او ادبا به دربار خوارزمشاهیان در رفت و آمد بودند و خوارزم در عصر آنان یکچند کانون شعر و ادب شده بود. حتی شهر جرجانیه در عصر آنان کانون اهل علم به شمار می‌آمد. اتسز

وقتی در سال ۵۳۶ ق بر مرو مسلط شد جمعی از فضلاى آن دیار مثل قاضی ابوالفضل کرمانی فقیه (وفات ۵۴۴) و قاضی حسین بن محمد ارسابندی (مقتول در ۵۴۸) و ابو منصور عبادی واعظ (وفات ۵۴۷) و ابو محمد خرقی فیلسوف (وفات ۵۴۰) با خود از مرو به خوارزم برد. و این اشخاصی منهای شاعران بودند که با دربار خوارزمشاهی در ارتباط بودند و همین ادب دوست بودن و اهل شعر بودن امرای خوارزمشاهی یکی از دلایل عمده جلب شعر او فضلا به دربارشان شد و موجب رونق شعر پارسی در دربار آنان شد. حتی زمخشری صاحب تفسیر کشاف نیز در خوارزم مدتی با آنان در ارتباط بود. هر چند در دوره سلطان محمد به سبب استیلای ترکان خاتون و ترکان بی رحم قنقلی که خویشان او بودند، اهل علم در خوارزم ایمن نبودند باز جمعی از علمای بزرگ در این عصر در خوارزم بودند و به دربار سلطان خوارزم رفت و آمد داشتند. من جمله امام شهاب‌الدین ابوسعید بن عمر خیوقی از فقهای معروف و همچنین ابویعقوب سکالی (وفات ۶۲۷) در دربار سلطان احترام فراوان داشت. امام فخر رازی (وفات ۶۰۶) مفسر معروف به درگاه خوارزمشاهیان تردد داشت و سلطان محمد در نزد او تلمذ هم کرده است. ولی بعد از اتسز در دستگاه خوارزمشاهیان به شعر و ادب چندان توجهی نشد و پادشاهان دیگر این سلسله با وجود ذوق و قریحه شخصی مجال توجه به شعر و ادب را پیدا نکردند. از شاعران و نویسندگانی که در دربار خوارزمشاهی آمد و شد داشتند می‌توان از شعری چون قمری جرجانی و شاهفور اشهری و سیف‌الدین اعرج نام برد و کاتبانی چون رشید و طواط و بهاء‌الدین محمد بغدادی مولف التوسل الی التوسل به دربار خوارزمشاهی منسوب بودند. تعدادی از ائمه و واعظ و فقها نیز در این دوره به شعر و شاعری علاقه نشان دادند مانند شرف‌الدین نسفی که از علمای حدیث بود. خواجه ضیاء‌الدین خجندی شاگرد فخر رازی که در خجند قاضی شد. محدود اشعاری از او باقی مانده است که از قدرت شاعری وی حکایت دارد. عمر بن مسعود معروف به صدر الشریعه که با وجود حیثیت علمی و شرعی در جوانی گه‌گاه رباعیاتی نظم می‌کرد. رضی‌الدین نیشابوری (وفات ۵۹۸) که از ائمه فقه بود که به فارسی و عربی شعر می‌گفت. شاگرد او شمس طبسی هم قاضی زاده طبس و از علمای عصر بود و در شاعری تبحر داشت. شهرت این گونه علما و فقها به شعر و شاعری از حیثیت اجتماعی شاعران در این عصر حکایت دارد و نشان می‌دهد در عصر خوارزمشاهی شاعران چه مقام و اعتباری داشته‌اند. اما با این وجود عصر خوارزمشاهی را اگر با دوره قبل و بعد از خودش یعنی حکومت‌های غزنوی و سلجوقی، و ایلخانی مغول که بعد از آنان آمدند قیاس کنیم می‌بینیم که

اعصار قبل و بعد از خوارزمشاهی در رونق شعر و ادب درخشان‌تر و موفق‌تر بوده‌اند و زبان و ادب پارسی در دربار آنان بیشتر رونق و رواج داشت تا در عصر خوارزمشاهی. چون در حقیقت حکومت خوارزمشاهی را باید در میان سلسله‌هایی ترک که بر ایران حکومت کرده‌اند حکومت میان‌پرده‌ای نامید؛ میان‌پرده‌ای بین حکومت سلجوقی و دولت ایلخانی. حکومتی کوتاه مدت که اکثر اوقاتش نیز در جنگ و خشونت گذشته است. تعداد شعرای عصر غزنوی و سلجوقی و همچنین عصر ایلخانی از لحاظ کیفیت و کمیت بسیار بارزتر و بهتر از عصر خوارزمشاهی است حتی وقتی به شعرای عصر سلجوقی می‌نگریم که با دربار سلطان سنجر و ملکشاه در ارتباط بودند پی می‌بریم که بسیار از دربار خوارزمشاهیان در شعر و شاعری برتر بودند. امیر معزی، ادیب صابر، عبدالواسع جبلی با دربار سلجوقی در ارتباط بودند و انوری بزرگترین قصیده‌سرای ایرانی و جزو سه پیامبر شعر فارسی سی سال در دربار سنجر بود در حالی که به تصریح استاد زرین‌کوب: از شاعران این دوره (خوارزمشاهی) جز رشید و طواط هیچ‌کس شهرت نیافت و شعر او هم که خودش ادعا دارد هیچ شاعری چون او شعر نگفته است ادعایی بیش نیست و جز مجموعه‌ای از صنایع بدیعی که با دقت و مهارت اعمال شده است چیزی نیست (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۳۲۲).

همچنین از آن‌ها فقیه و واعظ که نام بردیم که گه‌گاه شعری می‌سرودند و با خوارزمشاهیان در ارتباط بودند، شاعر به معنی حرفه‌ای نبودند و فقط برای تفنن شعری سروده‌اند. از شاعران عصر سلجوقی و خوارزمشاهی که نامشان در تاریخ مذکور است مانند: حکیم ازرقی، عبدالواسع جبلی، ابوالمفاخر رازی، افضل الدین خاقانی، انوری، رشید و طواط، ادیب صابر، عثمان مختاری، سنایی، سوزنی سمرقندی، فلکی شروانی، سید حسن غزنوی، فرید کاتب، سیفی نیشابوری، روحانی سمرقندی، ظهیر اریابی، مجیر بیلقانی، جوهری زرگر، اثیر الدین اخسیکتی، سیف الدین اسفرننگی، عطار نیشابوری، مهستی گنجوی و ... عده کمی با دربار خوارزمشاهی در ارتباط بودند و اکثراً یا با دربار سلجوقی حشر و نشر داشتند یا با اتابکان آذربایجان و جز رشید و طواط که معروفترین شاعر دربار خوارزمشاهی است دیگر شاعر قدر دیگری نیست که با دربار خوارزمشاهی در ارتباط باشد. لذا اگر از کثرت شاعر و رونق و رواج شعر فارسی در دربار خوارزمشاهی بخواهیم صحبت کنیم قطعاً دولت‌های غزنوی و سلجوقی و همچنین ایلخانی که بعد از خوارزمشاهیان می‌آیند دربار خوارزمشاهی زیاد قابل ملاحظه نیست اما اگر همان‌طور که اشاره شد دولت خوارزمشاهی را در میان سلسله‌های ترک‌نژاد که بر ایران حکومت کرده‌اند

سلسله‌ای میان‌پرده‌ای حساب کنیم که عمری کوتاه داشته است و نسبت به سلسله‌های غزنوی و سلجوقی و ایلخانی بسیار عمر کمتری داشته است، عملکردش در جلب شاعر و رونق شعر فارسی در عصر خودش قابل دفاع بوده است.

به هر حال عمر این سلسله با هجوم قوم مغول به ایران به پایان رسید و اکثر آثار تمدن ایران و اسلام در این بلای جهانسوز از بین رفت و حکومت مغول بر ایران سایه افکند که این خود نیازمند بحث و تفصیل دیگری است.

نتیجه‌گیری

در این مختصر بر آن شدیم تا به بررسی جایگاه شعر و ادب در ایران زمین در زمانی که حکومت خوارزمشاهیان زمام امور را در دست داشت، بپردازیم. از آن جایی که خوارزمشاهیان سلسله‌ای با ریشه ترک و از مهاجران آسیای میانه بودند، بررسی دلایل چرایی رونق شعر و ادب پارسی در دربار این سلسله بسیار مهم می‌باشد.

هم‌چنین کوشیده شد تا بزرگترین شاعر دربار این سلسله مورد بررسی قرار گیرند و تحلیل شود که این سلسله مانند سلسله‌های قبل و بعد از خود چه خدماتی به این سرزمین کرد و چه لطماتی به ایران وارد آورد و آثار و مآثرش در تاریخ این سرزمین ماند چه از نیکی چه از بدی و همانطور یادآور شدیم این فقط مختصری بود از رویدادهایی که در عصر سلسله خوارزمشاهی رخ داد و آنهم فقط در یک موضوع - رونق شعر فارسی در عصر خوارزمشاهی و قطعاً مطالب دیگر از کشورداری و سیاست و جنگ‌ها و خلق خوی سلاطینش سخنی به میان نیاوردیم که این خود مستلزم تحقیقاتی مفصل در این زمینه است.

کتابنامه:

- انوشه، حسن(۱۳۸۰)، *دانشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در آسیای میانه*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- تاریخ ایران کمبریج (جلد پنجم)*، (۱۳۸۷)، ترجمه انوشه، تهران: امیرکبیر.
- تاریخ جامع ایران (جلد نهم)*(۱۳۹۳)، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- جوینی، عطاملک(۱۳۸۹) *تاریخ جهانگشا*، لیدن هلند: مطبعه بریلو.
- راوندی، محمد بن علی(۱۳۸۶)، *راحه الصدور و آیه السرور*، مصحح، عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵)، *از گذشته ادبی ایران*، تهران: سخن.
- سمرقندی، دولت‌شاه(۱۳۸۲) *تذکره الشعراء*، مصحح: ادوارد براون، تهران: اساطیر.
- صفا، ذبیح‌اله (۱۳۷۷) *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: ققنوس.
- عتبی، ابونصر(۱۳۵۷)، *تاریخ یمینی*، ترجمه ناصح بن ظفر جرفادقانی، مصحح جعفر شعار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.